

جامعه‌شناسی تاریخی در اندیشه شهید مطهری

غلامرضا جمشیدیها (دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران؛ نویسنده مسؤل)

gjamshidi@ut.ac.ir

امان‌الله فصیحی (دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران)

Fasihi22 19@gmail.com

چکیده

تغییر و نظم موضوع مرکزی و فصل مشترک بزرگان اندیشه اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی در عصر مدرن می‌باشد. به علاوه نحوه تبیین این دو پدیده نیز در گذر زمان از طبیعت‌گرایی^۱ و نفی انسان تا توجه به عاملیت و ساختار و کنش متقابل این دو سیر کرده است. این مقاله تلاش می‌کند پس از فراهم آوردن مقدمات نظری، دیدگاه شهید مطهری را در مورد تغییر و نظم و همچنین نحوه استدلال او را تدوین و با آخرین دستاوردهای جامعه‌شناسی تاریخی مقایسه کند. در بین دیدگاه کسانی که در تحلیل به عاملیت توجه می‌کنند یا به ساختار، شهید مطهری تغییر و نظم را بر اساس تعامل دو سویه عاملیت و ساختار تحلیل نموده است، منتها در مقام ارزیابی عاملیت و ساختار نقش اساسی را به عاملیت واگذار می‌کند نه به ساختار.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی تاریخی، تغییر، نظم، فطرت، عامل، ساختار.

مقدمه

جامعه‌شناسی تاریخی منظومه معرفتی است که از امتیازات تاریخ و جامعه‌شناسی در فهم پدیده‌های اجتماعی بهره می‌جوید. تمایز جامعه‌شناسی تاریخی از جامعه‌شناسی غیر تاریخی یا جامعه‌شناسی محض در این است که این نوع جامعه‌شناسی در سطح تجربی به گذشته و

۱- محرز است که طبیعت‌گرایی در دوره کلاسیک با طبیعت‌گرایی در قرون جدید متفاوت است. طبیعت‌گرایی در دوره کلاسیک نوعی فلسفه تقدیرگرایی است.

در سطح نظری به بعد زمانی حیات اجتماعی و تاریخ‌مندی ساختارهای اجتماعی توجه نمی‌کند. تفاوت آن از تاریخ هم در این است که مورخان به لحاظ تجربی از فرآیندها و ساختارهای متمایز کننده جوامع و به لحاظ مفهومی و نظری از مشخصات کلی فرآیندها و ساختارها و نیز روابط آنها با کنش‌ها و وقایع غفلت می‌ورزند. به عکس این دو دسته، جامعه‌شناسی تاریخی توسط مورخان و جامعه‌شناسانی استفاده می‌شود که تأثیر متقابل گذشته و حال، وقایع، فرآیندها، کنشگری و ساختاریابی را توأمان مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهند. اینان می‌کوشند تا تبیین مفهومی و نظری را با تعمیم تطبیقی و تحقیق تجربی در هم آمیزند (اسمیت، ۱۳۸۶: ۱۶). پیشگامان جامعه‌شناسی تاریخی به شدت از کسانی که تاریخ را نادیده انگاشته‌اند انتقاد نموده و توجه به تاریخ را یک امر ضروری در مطالعه پدیده‌های اجتماعی محسوب نموده‌اند. برای نمونه سی‌رایت میلز به شدت از روندها و گرایش‌های پس از جنگ جهانی دوم در علوم اجتماعی انتقاد نموده است؛ وی استدلال می‌کند که همه دیدگاه‌های معتبر در علوم انسانی و اجتماعی باید متکی بر تاریخ باشند. او علوم اجتماعی پس از جنگ را به دو گروه «نظریه کلان» و «امپریسم انتزاعی» تقسیم نموده است. وی مدعی است که هر دو شاخه مکمل هم هستند و هر دو شاخه به دلیل نادیده انگاشتن تاریخ، نمی‌توانند واقعیت‌های اجتماعی را به خوبی تبیین نمایند. به همین خاطر سی‌رایت میلز توجه به تاریخ را به صورت اکید در تبیین واقعیت‌های اجتماعی توصیه نموده است. سی‌رایت میلز دانشمندان اجتماعی بی‌علاقه به تاریخ را به باد استهزاء گرفته و می‌گوید: «هیچ علم اجتماعی را نمی‌توان تصور کرد که از تاریخ فراتر رود» (همیلتون، ۱۳۸۷: ۱۰۴-۱۰۵). آبراهامز نیز به این باور است که «هیچ اختلاف ذاتی» میان تاریخ و جامعه‌شناسی وجود ندارد (همان، ۱۱۲). مهم‌تر از همه دورکیم نیز به ضرورت تلفیق جامعه‌شناسی و تاریخ اشاره نموده است. از نظر وی فهم پدیده‌های اجتماعی در حال حاضر شدیداً نیازمند توجه به سیر تاریخی آنها است؛ زیرا فهم کامل یک پدیده یا نهاد اجتماعی، بدون توجه به علل و ریشه‌های شکل‌گیری، عناصر اصلی و تغییرات تدریجی آن میسر نیست؛ دست‌یابی به امور مذکور در گرو ارجاع به تاریخ است (دورکیم،

۱۳۸۳: ۴). در یک جمع بندی نهایی می‌توان این سخن پیتربرک^۱ را آورد که سه تن از جامعه‌شناسان مشهور پارتو، دورکیم و وبر اشخاصی مطلع و صاحب نظر در تاریخ بودند. در خصوص وبر این را باید اضافه کرد که هم عرض و هم عمق دانش تاریخی اش حقیقتاً خارق العاده بود (برک، ۱۳۸۱: ۱۷).

پس از توجه به ضرورت تلفیق دو رشته معرفتی، توجه به خصوصیت جامعه‌شناسی تاریخی و توقع ما از آن ضروری است. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین خصوصیت جامعه‌شناسی تاریخی تبیین «تغییر» و «نظم» اجتماعی است.

اساساً شکل‌گیری جامعه‌شناسی که تاریخی هم است پاسخ به تغییراتی بوده که علت عمده آن انقلاب صنعتی یا انقلاب فرانسه بوده است. این معنی فصل مشترک نگاه واگو^۲، گیدنز، باتامور و آبراهامز به جامعه‌شناسی است، البته با تعبیری متفاوت. به‌طور مثال واگو اظهار می‌دارد که تغییرات اجتماعی هم علت و هم مسئله اساسی جامعه‌شناسی می‌باشند (جمشیدیها، ۱۳۸۳: ۱۷). گیدنز هم معتقد است که توسعه جامعه‌شناسی و موضوع‌هایی که جامعه‌شناسی بدان می‌پردازد را باید در تغییراتی یافت که دنیای جدید را به وجود آورده اند (همان). اگر از این نحوه استدلال هم بگذریم، کافی است توجه کنیم که اساساً وجود انواع اجتماعی یا تیپ‌لوزی در مباحث بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی پاسخی به تغییر تاریخی می‌باشد که رخ داده است. مراحل سه‌گانه کنت تحول تاریخی را در هوش، دورکیم در نوع همبستگی، وبر در نوع اقتدار و بالاخره مارکس در شیوه تولید جستجو می‌کنند.

در خصوص نظم اجتماعی کافی است توجه کنیم که جامعه‌شناسی ایستای کنت، جامعه‌شناسی نظم است. ریمون آرون این معنی را تحت عنوان طبیعت بشری و نظم اجتماعی آورده است. (آرون، ۱۳۸۷: ۱۱۶). مارکس با تقلیل نظم اجتماعی به نظم اقتصادی، نظم مورد نظر خود را در انتهای تاریخ متصور خود جستجو می‌کند. دورکیم نیز به شکلی دیگر برای نظم اجتماعی به نوعی سوسیالیسم معتقد است که مبانی آن سازمان و اخلاقیات است تا هرچیز

1- Peter Burke

2- Vago

دیگر. در این راستا او حتی برای جلوگیری از بی نظمی با اصلاحات کارگری زمان خود مخالفت می ورزد (همان: ۴۲۹-۴۲۸). همین معنی، یعنی توجه به تغییر و نظم را متفکران جامعه شناس به شکل دیگری به تصویر کشیده اند. به طور مثال اسکاچپول می گوید:

«به نظر من، جامعه شناسی تاریخی سنت مداوم و همواره نوشونده تحقیق است که هم خود را مصروف فهم ماهیت و آثار ساختارهای بزرگ دامنه [نظم] و فرآیندهای تغییر بنیادی می کند» (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۱۲).

با توجه به تصویر ارایه شده از جامعه شناسی تاریخی، روشن شد که پرسش اساسی جامعه شناسی تاریخی، پرسش از «تغییر» و «نظم» است. علاوه بر عبارات فوق، برخی تعاریف ارایه شده از تاریخ و جامعه شناسی نیز مؤید ادعای مذکور است.^۱ اگرچه جامعه شناسی تاریخی، به عنوان یک رشته مستقل در عرض رشته های دیگر یک علم مدرن است و پس از جنگ جهانی دوم صورت بندی شده است، ولی پرسش های آن یعنی پرسش از تغییر و نظم در میان اندیشمندان یونان باستان، دوران مسیحیت، قرن هجده و نوزده مطرح بوده است. در تمدن اسلامی از جمله اندیشمندانی که به صورت عمیق به مسأله تغییر و نظم توجه نموده ابن خلدون است. اگرچه در اندیشه اجتماعی فیلسوفان جهان اسلام مانند فارابی، گروه اخوان الصفا، خواجه نصیرالدین طوسی و برخی از متفکران معاصر جهان اسلام نیز این مسأله مغفول نمانده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- برای نمونه برک تاریخ را چنین تعرف نموده است تاریخ عبارت است از مطالعه و بررسی جوامع انسانی در شکل جمعی آن، با تأکید بر تمایزات و تفاوت های موجود میان آن ها و تأکید بر تغییر و تحولاتی که در هر جامعه در طی زمان رخ داده است. در مقابل جامعه شناسی به معنای مطالعه جامعه و روابط انسانی است. برک جامعه شناسی را مطالعه جامعه انسانی با تأکید بر تعمیم های کلی در باره ساختارها، کارکردها و روند توسعه و تحول آن تعریف نموده است. (برک، ۱۳۸۱: ۸) در حقیقت نتیجه تلفیق جامعه شناسی و تاریخ مطالعه نظم و تغییر جوامع است. علاوه بر برک دیگر اندیشمندان نیز توجه هم زمان به ساختار و کنش، نیروها و ساختارهای تاریخ و تحلیل کارکردی و ساختاری را از مشترکات جامعه شناسی و تاریخ قلمداد نموده اند. (استنفورد، ۱۳۷۹: ۱۱۴-۱۱۸)

مسأله تحقیق

با توجه به مطالب فوق، آنچه در این نوشتار مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، جامعه‌شناسی تاریخی در اندیشه شهید مطهری است. در این نوشتار تلاش بر آن است که دیدگاه شهید مطهری را در پاسخ به پرسش «تغییر» و «نظم» اجتماعی از آثار مختلف ایشان استخراج شود. باید توجه نمود اگرچه شهید مطهری به معنای مصطلح نه جامعه‌شناس بوده و نه مورخ، بلکه فیلسوف اجتماعی بوده است، که با استفاده از آموزه‌های وحیانی، دستاوردهای فلسفه اسلامی و دریافت‌های تاریخی و تجربی به سؤال‌های جامعه‌شناسی تاریخی پاسخ داده است. البته پاسخ به سؤال جامعه‌شناسی تاریخی از منظر دینی و فلسفی منحصر به شهید مطهری نبوده و نیست، بسیاری از متفکران قبل از ایشان نیز از منظر فلسفی و دینی به این مسأله پرداخته‌اند؛ برای مثال افلاطون و ارسطو از منظر فلسفی و آگوستین قدیس از منظر دینی به پرسش تغییر و نظم پاسخ داده‌اند. بنا بر این مسأله این نوشتار تبیین «نظم» و «تغییر» از دیدگاه شهید مطهری است. با توجه به مسأله مذکور پرسش اصلی این نوشتار عبارت است از: شهید مطهری «تغییر» و «نظم» را چگونه تبیین نموده است؟ به عبارت دیگر سؤال فوق به دو سؤال زیر تحلیل می‌شود:

الف. تغییر در جامعه چگونه رخ می‌دهد؟

ب. نظم در جامعه چگونه تحقق می‌یابد؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق فرضیه‌های زیر قابل طرح است:

الف. از نظر شهید مطهری تغییر محصول تعامل دو سویه خصوصیات فطری انسان و ساختارهای اجتماعی است. یعنی در تبیین تغییرات اجتماعی شهید مطهری هم به عاملیت و هم به ساختار توجه نموده است.

ب. از نظر شهید مطهری نظم اجتماعی محصول هویت اجتماعی انسان و سلطه ساختارهای اجتماعی است. به بیان دیگر شهید مطهری نظم را نیز بر مبنای فطرت تبیین می‌کند. اگرچه برخی جامعه‌شناسان تاریخی تغییر و نظم را در سطح خرد، میانه و کلان

بررسی نموده است، ولی در این نوشتار با پیروی از اکثریت، دو پدیده اجتماعی مذکور تنها در سطح کلان بررسی می‌شود.

روش انجام تحقیق

به دلیل متن محور بودن این تحقیق روش ما تحلیل محتوای متن است. یعنی اطلاعات مورد نیاز تحقیق از طریق مطالعه آثار مکتوب شهید مطهری به دست آمده است. برای انجام این منظور ابتدا کتاب شناسی کامل از آثار شهید مطهری در خصوص مسأله این نوشتار صورت گرفته است. پس از این مرحله به مطالعه تفصیلی و فیش برداری آثار مهم پرداخته شده است. در این مرحله نگارنده برای فهم دقیق متون و استخراج دقیق محتوای آن از سه تکنیک زیر استفاده نموده است:

الف. خلاصه کردن محتوا: پس از مرور اجمالی هر منبع، در قدم نخست بخش‌ها و گزاره‌هایی که محتوای آن‌ها با مسأله و پرسش‌های تحقیق ارتباط نداشته کنار گذاشته شد. در قدم دوم جملات مترادف و دارای محتوای واحد دسته بندی و خلاصه شده است. در این مرحله با کنار گذاشتن عبارات غیرتعمیمی، گزاره‌ها در سطح انتزاعی‌تر خلاصه می‌شود.

ب. تحلیل محتوای تفسیری: این تکنیک در فهم پذیری عبارات طولانی، مبهم، متناقض و پیچیده از طریق قراردادن آن‌ها در زمینه، استفاده می‌شود. مراجعه به زمینه به دو صورت انجام گرفته است: «تحلیل زمینه‌ای محدود» و «تحلیل زمینه‌ای باز»؛ در تحلیل زمینه‌ای نوع نخست، گزاره‌های زمینه‌ای از خود همان متن یا متن دیگر از همان مؤلف اخذ شده و به کمک آن‌ها عبارات مبهم فهم شده است. در تحلیل زمینه‌ای نوع دوم از اطلاعات خارج از متن استفاده شده است؛ مانند مراجعه به زندگی نامه مؤلف، شرایط اجتماعی و فرهنگی تولید متن. برای نمونه فهم دقیق دیدگاه شهید مطهری بدون توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی ایران زمان ایشان دشوار است؛ چون بسیار از مباحث ایشان در باره تغییرات و دگرگونی اجتماعی ناظر به دیدگاه مارکسیسم است که برخی جریان‌های اجتماعی و سیاسی آن زمان مروج آن بوده اند.

ج. تحلیل محتوای ساختاری: از آنجایی که هر متنی دارای ساختار خاص است؛ در این تکنیک در تفسیر داده‌ها تلاش شده تا ساختارهای متن به دست بیاید و از طریق کشف آن‌ها مقصود مؤلف تحلیل و بررسی شود. در پایان اطلاعات به دست آمده با فرضیات تحقیق سنجش شده است.

چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی که این نوشته براساس آن به طرح مباحث پرداخته می‌شود، یکی بحث تعبیر و نظم اجتماعی بعنوان موضوع مرکزی جامعه‌شناسی تاریخی و دیگری نحوه استدلال آوری متفکران از گذشته تا به حال برای برقراری نظم می‌باشد که از توسل جستن به مفهوم طبیعت‌گرایی در یونان تا تأکید برعاملیت و ساختار و کنش متقابل این دو سیر می‌کند. در مقدمه آورده شد که دل مشغولی جامعه‌شناسان تاریخی قبل از هرچیز توجه به بحث تغییر و نظم اجتماعی بوده است. در اینجا این مطلب در سطحی گسترده تر یا به عبارتی در واحد تحلیلی کلان تری مورد توجه قرار می‌گیرد، و نشان داده می‌شود که توجه به تغییر و نظم نه تنها دل مشغولی بزرگان اندیشه درحوزه جامعه‌شناسی می‌باشد. بلکه این موضوع‌ها دلمشغولی بزرگان اندیشه قبل از شکل‌گیری جامعه‌شناسی مدرن نیز بوده است. افلاطون، ارسطو، سنت آگوستین و مهم‌تر از همه ابن‌خلدون نیز به این مهم توجه داشت‌اند. به طورمثال افلاطون در کتاب قوانین خود در بحثی تحت عنوان درس‌هایی از تاریخ به طرح مدل دوری برای فهم تغییرات تا زمان خود می‌پردازد (جمشیدیها، ۱۳۸۳: ۳۰-۲۸). ارسطو نیز در تبیین تغییر از مدل خطی محدود سود جسته است که از نظر وی مبنای تغییر نیازهای طبیعی انسان است. به عقیده ارسطو این تغییر از خانواده آغاز و با گذر از دهکده به شهر ختم می‌شود. شهر نقطه است که در آن جامعه شکل گرفته و به کمال خود نایل می‌شود (ارسطو، ۱۳۸۶: ۲-۵).

نظریه دیگری که باید به آن توجه شود نظریه آگوستین است. نظریه وی ملهم از آموزه‌های مسیحیت است. از نظر وی تغییرات خطی و محدود و منشأ تغییرات نیز تضاد هابیلیان و

قابیلیان است (فاستر، ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۹۵-۳۹۸). در حقیقت منشأ تغییرات از دیدگاه آگوستین تضاد خیر و شر به مثابه دو خصلت ذاتی انسان است.

در جهان اسلام نظریه دولت - تمدن ابن خلدون در این حوزه مثال زدنی است. وی نیز با استناد به انسان شناسی خاص خودش تغییر و نظم را تحلیل می‌کند. عامل تغییرات خصلت برتری جویی انسان است که نمود عینی آن تشکیل دولت است. در واقع علم عمران پاسخ قانع کننده ابن خلدون به تغییرات اجتماعی است که مشاهده کرده بود (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ۵۹).

بنابراین در یک جمع بندی نهایی می توان اظهار داشت که تغییر و نظم و یافتن پاسخی برای آن‌ها وجه مشترک بزرگان اندیشه اجتماعی و جامعه شناختی بوده است.

مطلب عمده دیگری که پرداختن به آن و روشن نمودن آن چارچوب مفهومی بحث را تکمیل می کند بحث نحوه توجیه و برقراری نظم یا نحوه استدلال آوری برای برقراری نظم می باشد. متفکران یونان چه افلاطون در کتاب جمهوریت خود و چه ارسطو در کتاب سیاست هر دو از مفهوم طبیعت یا به حکم طبیعت سود جسته اند. برای مثال افلاطون در بحث مدینه فاضله می گوید طبیعت چنین خواسته است که حکام آن نسبت به تمام طبقات در اقلیت باشند (فاستر، ۱۳۶۱: ۱۱۰). ارسطو نیز در همین سنت فکری باقی مانده و برای ساندھی اجتماعی عصر خود از این مفاهیم بسیار استفاده کرده است.

در عصر ما قبل جامعه شناسی تنها در حوزه تمدن اسلامی و نزد ابن خلدون است که انسان مقام واقعی خود را در تحلیل مسائل به دست می آورد. او با استفاده از نظریه فطرت بحثی را در حوزه اندیشه اجتماعی باز می کند که بعد ها در قرن ۱۸ به نظریه انسان‌های همانند^۱ مشهور شده است (جمشیدیها، ۱۳۸۳: ۱۰۸ و ۶۵).

در ورای سه سنت فلسفی در قرن ۱۸ یعنی تجربه گرایی انگلیسی، عقل گرایی فرانسوی و ایده آلیسم آلمانی یک چیز مشاهده می شود و آن این است که هر سه سنت به شکل های مختلفی بیان می کنند که: «طبع بشر در طول زمان لایتغیر باقی می ماند» (پولارد، ۱۳۵۴: ۶۲-).

۶۱). اگر طبع بشر در طول تاریخ ثابت است پس گوناگونی را در کجا می‌توان یافت. متفکران قرن ۱۸ در هر سه حوزه فلسفی گوناگونی را در تاریخ جستجو می‌کنند. موضوع ثبات طبیعت بشری از طریق پیشگامان جامعه‌شناسی به اولین جامعه‌شناس یعنی کنت می‌رسد. به عقیده وی «تاریخ طبیعت بشر را عوض نمی‌کند» (آرون، ۱۳۸۲: ۱۲۰). تنها تفاوتی که در این دوره پیدا می‌شود در تحلیل جامعه‌شناسان، جامعه‌شناسان را می‌گیرد. در این فضای فکری و تحلیلی است که فرد در برابر جامعه قرار می‌گیرد و در نهایت در ادامه تحولات جامعه‌شناسی بحث فرد و جامعه جای خود را به بحث عاملیت - ساختار و یا کنش متقابل بین این دو می‌دهد.

استفاده از این مفاهیم را می‌توان در سه نوع پاسخ داده شده به موضوع‌های اساسی جامعه‌شناسی تاریخی جستجو کرد. دسته‌ای از نظریات تغییر و نظم را صرفاً بر اساس خصوصیات انسان و بدون توجه به ساختارهای اجتماعی تبیین نموده‌اند. دسته دوم نظریاتی هستند که تغییر و نظم را با ثابت فرض نمودن خصوصیات انسان در تمام ادوار تاریخ و تنها بر اساس ساختارهای اجتماعی و تاریخی تبیین نموده‌اند. دسته سوم نظریاتی هستند که در پاسخ به سؤال جامعه‌شناسی تاریخی به تعامل دو سویه عاملیت و ساختار توجه نموده‌اند. در این نوشتار دیدگاه شهید مطهری با استفاده از چارچوب نظری دسته سوم بررسی می‌شود. نگارنده بدین باور است که استاد بر اساس کنش دو سویه عاملیت و ساختار به سؤال تغییر و نظم پاسخ داده است.

جامعه‌شناسی تاریخی در اندیشه شهید مطهری

قبل از پرداختن به نظریات استاد مطهری در مورد تغییر و نظم، آشنایی با نگاه استاد نسبت به جامعه در اولویت قرار می‌گیرد. لذا ابتدا به تصویر جامعه در نگاه استاد پرداخته سپس مباحث دیگر مطرح می‌شود.

از نظر شهید مطهری، جامعه به مثابه یک موجود زنده و دارای حقیقت مستقل، دارای دو نوع قانون است؛ قوانین نحوه زیستن و قوانین نحوه تغییر و دگرگونی. ایشان از نوع اول به قوانین «بودن» و از نوع دوم به قوانین «شدن» تعبیر می‌کند:

«جامعه به حکم این که یک موجود زنده است، دو گونه قوانین دارد: قوانین زیستی و قوانین تکاملی. آنچه به علل پیدایش تمدن‌ها و علل انحطاط آن‌ها و شرایط حیات اجتماعی و قوانین کلی حاکم بر همه جامعه‌ها و همه اطوار و تحولات مربوط می‌شود ما آن‌ها را قوانین بودن جامعه‌ها اصطلاح می‌کنیم، و آنچه به علل ارتقاء جامعه‌ها از دوره‌ای و از نظامی به نظامی دیگر مربوط می‌شود ما آن‌ها را قوانین شدن جامعه‌ها اصطلاح می‌کنیم» (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۷۱؛ ر.ک: همان: ۳۷۰).

به تبع این دو نوع قانون ایشان دو نوع علم مرتبط با شناخت جامعه را مطرح نموده است؛ که از آن به «تاریخ علمی» و «فلسفه تاریخ» یاد می‌کند. تاریخ علمی به معنای علم به «بودن» یا به دنبال کشف قواعد و سنن حاکم بر شیوه زیستن جوامع در یک مقطع خاص در گذشته است. به نظر استاد تاریخ علمی، جامعه شناسی جوامع گذشته است (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۶۷-۳۶۹). ولی فلسفه تاریخ از نظر شهید مطهری علم به قوانین «شدن» و یا چگونگی تغییرات بنیانی جوامع است (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۶۹-۳۶۷؛ همان، ۱۳۸۴، ج ۱۵: ۸۴۳؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۳: ۶۱۲). بر خلاف تاریخ علمی، مقوم مسائل فلسفه تاریخ تعلق آن‌ها به گذشته نیست، بلکه فلسفه تاریخ علم به فرآیندهایی است که از گذشته آغاز و در آینده نیز تداوم دارد. زمان برای مسائل فلسفه تاریخ «ظرف» تنها نیست، بلکه یکی از ابعاد موضوعات فلسفه تاریخ را تشکیل می‌دهد (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۷۱-۳۷۲). با توجه به مطالب فوق به خوبی روشن می‌شود که شهید مطهری به وضوح به بعد پویا و ایستای جامعه توجه نموده است. در جامعه شناسی تاریخی شهید مطهری وظیفه فلسفه تاریخ بررسی بعد پویایی جامعه و مسئولیت جامعه شناسی تحلیل بعد ایستایی جامعه است؛ فرق ندارد که جامعه زمان حاضر باشد یا گذشته. پس از ارایه تصویر کلی از جامعه از منظر شهید مطهری اینک به نحوه تبیین تغییر و نظم از دیدگاه ایشان پرداخته می‌شود.

دیدگاه شهید مطهری در مورد تغییر

شهید مطهری تغییر و دگرگونی اجتماعی را به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته و آن را از خواص حیات انسان شمرده است (مطهری، ۱۳۶۷: ۲۰). در این قسمت دیدگاه ایشان در مورد

جهت‌گیری تکامل تاریخ، علت تغییر در حیات بشری و نقش عامل و ساختار در تغییرات، بررسی می‌شود.

جهت‌گیری تکاملی تاریخ: از آنجایی که شهید مطهری برای جامعه هدف و غایت مشخصی در نظر می‌گیرد در نتیجه چگونگی تغییرات را نیز بر اساس همان غایت تحلیل می‌نماید. به باور استاد مطهری، هدف تکامل فردی و اجتماعی از قبل معین شده است؛ آن هدف به فعلیت رساندن استعداد نهفته در طبیعت انسان و جامعه است:

«ما در مسأله کمال اجتماعی هم باید همانی را بگوییم که حکمای ما در باره "کمال" می‌گویند، و باید راهنمای خود را در تکامل جامعه‌ها متن خلقت قرار دهیم، ... هرچه استعدادهایی که در متن خلقت در نهاد انسان‌ها و در نهاد جامعه انسانی قرار داده شده است بیشتر به فعلیت برسند جامعه بیشتر به کمال رسیده است. در خلقت اشتباه و اختلاف نیست» (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۳: ۸۲۵).

با توجه به هدف‌مندی تاریخ و انسان از نظر شهید مطهری، اگرچه تاریخ در مجموع به سمت تکامل در حرکت است، منتها شکل حرکت آن زیگزاگی است، نه خطی و نه دورانی. در این رویکرد معدل حرکت تاریخ رو به جلو است نه اینکه حرکت جامعه و هر وضع آن پیشروی و ترقی باشد. دلیل این امر هم این است که ایشان از یک‌سو، به مختار بودن انسان و سلطه وی در سرنوشت خودش اعتقاد دارد و از سوی دیگر، اولییتی است که ایشان به نقش انسان در تغییرات اجتماعی می‌دهد. وی این مورد می‌نویسد:

«هرچند در مجموع حرکت تاریخ تکاملی است، ولی سیر تکاملی تاریخ جبری و لایتخلف نیست؛ یعنی چنین نیست که هر جامعه در هر مرحله تاریخی لزوماً نسبت به مرحله قبل از خود کامل‌تر بوده باشد. نظر به اینکه عامل اصلی این حرکت انسان است و انسان موجودی مختار و آزاد و انتخاب‌گر است تاریخ در حرکت خود نوسانات دارد؛ گاهی جلو می‌رود و گاهی به عقب بر می‌گردد، گاه به راست منحرف می‌گردد و گاه به چپ، گاه تند می‌رود و گاهی کند و احیاناً برای مدتی طولانی ساکن و راکد و بی‌حرکت می‌ماند. یک جامعه هم-چنانکه تعالی می‌یابد انحطاط پیدا می‌کند. تاریخ تمدن‌های بشری جز یک سلسله تعالی‌ها و

سپس انحطاطها و انقراضها نیست» (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۴: ۴۲۸-۴۲۹؛ ر.ک: مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵: ۸۰۱).

سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که با توجه به بحث تکامل جوامع آیا سقوط تمدن ها الزامی است. از نظر شهید مطهری انحطاط تمدن ها یک امر حتمی و قطعی نیست؛ عوامل اجتماعی ممکن است به جایی برسند که جلو انحطاط تمدن شان را بگیرند. از نظر ایشان حیات جامعه و تاریخ (ساختارهای اجتماعی و تاریخی) دقیقاً با حیات افراد مشابهت ندارد تا لازمه اش مرگ باشد؛ ممکن است حیات جامعه بدون مرگ باشد. توجه به تغییرات و داشتن قابلیت انعطاف مفاهیمی است که استاد مطهری برای بقای جامعه بر آن تأکید می ورزد. ایشان در این مورد می نویسد:

«رازی که یک قوم به علل خاصی ترقی می کنند ولی بعد شرایط زمان تغییر می کند، ولی این ها چنان اشباع شده اند از گذشته که همیشه می خواهند آینده را هم به چشم گذشته ببینند، یعنی تغییرات را نادیده می گیرند زمان آن ها را درهم می شکنند. ولی اگر تمدنی با روح و خصوصیات ویژه خودش بروز کند و در مردمش قابلیت انعطاف وجود داشته باشد، یعنی در مورد اموری که حفظ و نگه داری آن ها ضرورتی ندارد پافشاری نکند، این فرهنگ و تمدن می تواند با روح خودش برای همیشه باقی بماند» (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۳: ۸۱۸).

از مطالب آورده شده می توان گفت هدفمندی تاریخ، عدم الزام حتمی سقوط تمدن ها و نقش یگانه انسان در این میان ویژگی های عمده جهت گیری تکاملی تاریخ از نظر شهید مطهری است.

علت حدوث تغییر در حیات انسانی - در مبحث قبلی به هدفمندی تاریخ و جهت تکاملی جوامع و تمدن ها اشاره شد. اکنون پرسش این است چرا اساساً حیات اجتماعی انسانها دستخوش تغییر و دگرگونی دائمی می شود؟ انسان دارای چه خصوصیتی است که وی را به تغییر مداوم و عبور از یک دوره اجتماعی به دوره اجتماعی دیگر تشویق می کند؟

چرا در حیوانات دیگر این خصوصیت دیده نمی‌شود؟^۱ استاد شهید با ارجاع به فطرت به مثابه اساسی‌ترین خصوصیت ذاتی انسان، علت دگرگونی مداوم اجتماعی را تبیین می‌کند. ایشان به صراحت تمام این مطلب را بیان نموده است:

انسان در مسیر حرکت جوهری عمومی جهان با بعدی علاوه به جهان می‌آید و پایه اولی شخصیت او را همان بعد می‌سازد و سپس تحت تأثیر محیط تکمیل می‌شود و پرورش می‌یابد. این فطرت است که به انسان شخصیت انسانی می‌دهد تا آنجا که سوار و حاکم بر تاریخ می‌شود و مسیر تاریخ را تعیین می‌کند» (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۷۹).

راز این مطلب هم این است که انسان فطرتاً کمال‌لایتناهی را می‌خواهد؛ انسان پس از دستیابی به هر مرحله‌ای، سطح بالاتر را آرزو و جستجو می‌کند. اگر فطرت کمال‌جویی در انسان نباشد دگرگونی حاصل نمی‌شود؛ کسانی که این امر را نادیده انگاشته‌اند از درک دقیق دگرگونی عاجزند. البته در کنار خصلت کمال‌جویی انسان خصوصیات فطری دیگری مانند کسب تجارب، استعداد نقل و انتقال تجارب به دیگران، یادگیری از طریق آموزش، مجهز بودن به نیروی عقل و ابتکار، میل ذاتی به نوآوری نیز در تحول و دگرگونی جامعه نقش آفرینی می‌نمایند (مطهری، ۱۳۸۰ ج ۱۳: ۷۸۷-۷۸۸؛ مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۲۸؛ مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۹۴-۴۹۶).

علاوه بر فطرت که از نظر استاد مطهری در معنای عام آن موتور محرک تغییر و تکامل انسان و جامعه انسانی است. در سطحی دیگر وی به نقش‌های غریز نیز اشاره کرده و معتقد است در انسان غریزی مانند ادامه حیات، رفع گرسنگی، عشق و تمایل به دیگران، غریزه جنسی، غریزه برتری طلبی، غریزه هنر و زیبایی‌خواهی و غریزه علم‌جویی وجود دارد. این غرایز منشأ

۱- شهید مطهری نکته مهم در این مورد اشاره نموده است؛ ایشان معتقد است در کتب فلسفه تاریخ بین اینکه علل محرک تاریخ و عامل دگرگونی در تاریخ و جامعه خلط شده است؛ بسیاری آنها اساساً به مسأله نخست توجه نکرده‌اند و عاملان تغییر را به جای علت آن قرار داده‌اند. آنچه در این بحث مقصود است توجه به علت حدوث دگرگونی در تاریخ است و این بحث مقدم بر بحث عوامل یا کارگزاران تغییرات است. (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۹۰)

دگرگونی تاریخ واقع می‌شود. البته بعد اجتماعی انسان نیز بدون اثر نیست (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲۱: ۳۵۸).

نقش عاملیت و ساختار در تغییرات اجتماعی - یکی از مباحث مهم، در تبیین تغییرات اجتماعی، نحوه مواجهه با اراده انسان است. همچنانکه در صفحه‌های قبل آورده شد در این خصوص سه دیدگاه مطرح است: یک دیدگاه اصل را به عاملیت داده و نقش ساختارهای اجتماعی را نادیده می‌انگارد. این دیدگاه در اندیشه شهید مطهری به دیدگاه اصاله فردی مشهور است. همانطور که از نام این دیدگاه برمی‌آید بر فرد تأکید دارد و هستی جامعه و ساختارهای آن و تأثیری که آنها بر فرد دارند را نادیده می‌گیرد. این دیدگاه خود به دو شکل نمود دارد. یک نمود آن این است که اساساً وجود جامعه و ساختارها را نفی می‌کند و بیان می‌دارد که وجود جامعه اعتباری است. نمود دوم که وجود جامعه را صناعی می‌داند می‌پذیرد که انسانها با یکدیگر همکاری می‌کنند ولی در یکدیگر تغییر هویتی بوجود نمی‌آورند. در واقع افراد در جامعه استقلال خود را از دست می‌دهند ولی هویت آنها تغییری نمی‌کند (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۳-۲۳). به عقیده شهید مطهری پذیرش این دیدگاه یعنی نادیده گرفتن جامعه و ساختارهای آن منجر به عدم اعتقاد به وجود قانون و سنت و ناپدید شدن تغییرات در جامعه می‌شود (همان: ۳۳).

بیشترین تلاش شهید مطهری با توجه به شرایط زمانه استاد مصروف توضیح و نقد دیدگاهی می‌شود که بهای بیش از حد به جامعه و ساختارهای آن می‌دهد و جایگاه فرد و به اعتباری عاملیت را نادیده می‌گیرد. ایشان از نظریه کسانی که نقش عاملیت را در دگرگونی اجتماعی نادیده انگاشته‌اند به عنوان نظریه «ابزاری» در مقابل نظریه «انسانی» یا «فطری» یاد می‌کند (مطهری، ۱۳۸۷: ج ۲۴: ۴۱۱). وجه مشترک مصادیق مختلف این دیدگاه این است که به نقش اراده و اندیشه انسان در تغییرات جامعه و تاریخ هیچ اهمیتی نمی‌دهند و معتقدند که انسان محکوم به پیروی از ساختارهای اجتماعی و تحولات کلان تاریخ است. مطابق این دیدگاه انسان در آغاز یک ماده خام و فاقد هر نوع شخصیت بالفعل و بالقوه است؛ شخصیت

انسان بوسیله عوامل اجتماعی صورت بندی می‌شود. لذا انسان پذیرای هر نوع شخصیت است و خود هیچ نقشی در تغییرات اجتماعی ندارد. ایشان می‌فرماید:

«مطابق نظریه اصالت الجمع، جامعه‌شناسی انسان بر روان‌شناسی او تقدم دارد و انسان صرفاً یک موجود «پذیرنده» یا منفعل است نه «پوینده» و فعال، یک ماده خام است که هر شکلی به او بدهند از نظر ذات او بی تفاوت است، یک نوار خالی است که هر آوازی در آن ضبط شود، از نظر خود نوار عیناً مانند آواز دیگری است که در او ضبط شود» (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۹۳).

استاد در نقد این دیدگاه می‌گوید برخلاف دیدگاه ابزاری اگرچه انسان در آغاز پیدایش، فاقد شخصیت انسانی بالفعل است و چیزهای زیادی را از جامعه فرا می‌گیرد، ولی استعداد یک سلسله بینش‌ها و یک سلسله گرایش‌ها در نهاد او نهفته است. در این دیدگاه انسان ماده محض نیست که هیچ خاصیتی جز پذیرندگی از بیرون نداشته باشد بلکه انسان حامل استعدادهای خاصی است که از طریق عوامل بیرونی همان استعدادهای فعلیت می‌رسد. مطابق این رویکرد حرکت انسان به سوی کمال انسانی از نوع حرکت دینامیکی است نه از نوع حرکات مکانیکی (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۴؛ ۴۲۲؛ مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۹۳).

در اندیشه شهید مطهری انسان بر سرنوشت خویشتن حاکم و از جبر طبیعت، جبر محیط اجتماعی و تاریخی، جبر سرنوشت و جبر سرشت آزاد است؛ این آزادی در پی رشد شناخت و آگاهی انسان افزایش می‌یابد (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۴؛ ۴۳۱؛ همان، ۱۳۸۲، ج ۳: ۵۸۷-۵۸۸؛ همان، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۸۱-۲۸۲؛ همان، ۱۳۸۶، ج ۲: ۵۱۴).

در ادامه این تفکر است که استاد بطور مستدل و با تکیه بر نظریه سلسله مراتب موجودات جبر اجتماعی و تاریخی را نفی نموده است. براساس این نظریه هرچه اشیاء در سلسله مراتب موجودات به سمت بالاتر حرکت نمایند اجزای آن از استقلال بیشتری برخوردارند. چون جامعه کامل‌ترین مرکبات است در نتیجه اجزای آن از استقلال کامل برخوردار هستند؛ (لذا) هیچ جبری در کار نیست (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵: ۷۹۹). شهید مطهری می‌نویسد:

«کامل‌ترین مرکب در عالم جامعه است. این است که می‌بینیم افراد نسبت به کل جامعه استقلال و اصالت بیش‌تری دارند و به دلیل بر خوردار بودن از فطرت، عقل و اراده در برابر جامعه می‌توانند ایستادگی کنند، می‌توانند عصبان کنند، می‌توانند خطاهای جامعه را اصلاح کنند. ... اگر عامل تشکیل دهنده شخصیت جامعه و شخصیت فرد فقط روح جمعی می‌بود [جبر اجتماعی] درست بود، ولی شخصیت انسان از فطرت، عوامل طبیعت و جامعه تشکیل می‌شود. ملاک انسانیتش در همان فطرت خودش نهاده شده و لهذا فطرت انسان به انسان در مقابل جامعه قدرت مقاومت می‌بخشد که می‌تواند در مقابل جامعه بایستد و لهذا جبر در کار نیست یعنی کسی که فطرت قائل است دیگر به جبر اجتماعی قائل نیست» (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵: ۸۰۰).

پس از طرح دیدگاه اول و دوم به دیدگاهی میرسیم که شهید مطهری بیشتر متعلق به آن است. این دیدگاه مبتنی بر تعامل عاملیت و ساختار می‌باشد. این معنی به شکل‌های مختلف بیان شده است. در ذیل به سه مورد آن اشاره می‌شود

الف - تعامل عاملیت و ساختار به شکل رابطه فرد در جامعه و یا استقلال یا محکوم بودن فرد خود را نشان می‌دهد.

«بشر در جامعه از حالت نیمه استقلال و نیمه آزادی برخوردار است؛ یعنی در عین این‌که عضو و محکوم جامعه است، می‌تواند حاکم بر جامعه خودش باشد؛ هم جامعه فرد را تغییر می‌دهد و بر او تأثیر می‌گذارد و هم این عضو چون صد در صد استقلالش از بین نرفته است یک صوصیت و حالتی دارد که می‌تواند کل خودش را تغییر بدهد و عوض کند» (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲۱: ۴۲۸؛ رک: مطهری، ۱۳۶۷: ۱۷؛ مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۵۱۷).

ب - این معنی نزد شهید مطهری گاهی به عنوان تأثیر ایندو توسط نامبرده بیان شده است. استاد مطهری در این مورد می‌نویسد:

«بدون شک انسان از محیط و شرایط خود متأثر می‌شود، ولی تأثیر و تأثر یک جانبه نیست، انسان نیز روی محیط طبیعی خود تأثیر می‌کند؛ اما نکته اصلی اینجاست: تأثیر انسان بر روی محیط صرفاً به صورت یک عکس‌العمل جبری و غیر قابل تخلف نیست. انسان به حکم این-

که موجودی آگاه، آزاد، انتخاب‌گر، با اراده و مجهز به سرشت‌های متعالی است، احیاناً عکس العمل‌هایی انجام می‌دهد بر خلاف آنچه یک حیوان ناآگاه و محکوم محیط انجام می‌دهد. خصلت اساسی و ویژه انسان نیروی تسلط و حاکمیت انسان بر نفس خویشتن است و قیام علیه تبه‌کاری‌های خود است. روشنی‌های حیات انسان در طول تاریخ از همین خصلت ناشی می‌شود و این خصلت عالی در نظریه ابزاری نادیده گرفته شده است» (همان، ۱۳۸۷، ج ۲۴: ۴۳۲).

ج- شهید مطهری گاه از زبان تمثیل استفاده کرده تا تعامل عاملیت و ساختار را نشان دهد. ایشان می‌نویسد:

«جامعه انسانی نه مثل درخت‌ها و گوسفندهایی است که در یک جا جمع‌اند که اصالت صد در صد مال افراد و اجزا است و نه مثل یک مرکب طبیعی و شیمیایی است که اصالت صد در صد مال کل است. افراد انسان هم محو در کل و تابع کل هستند و هم از نوعی استقلال در مقابل کل برخوردار و بهره‌مندند. لهذا این «جزء» می‌تواند «کل» خودش را تغییر دهد. انسان قادر است محیط خویش را تغییر بدهد، در عین این‌که تحت تأثیر و محکوم محیط خودش است. انسان هم تحت تأثیر و ساخته محیط خودش است و رنگ محیط خودش را دارد و هم از نوعی آزادی و اختیار و استقلال در مقابل محیط خودش برخوردار است و حتی قدرت تغییر دادن آن را دارد» (همان، ۱۳۸۱، ج ۲۱: ۳۵۸؛ مطهری، ۱۳۶۱: ۷۵).

از مطالب فوق روشن شد که در اندیشه شهید مطهری تغییرات محصول تعامل دو سویه عامل انسانی و ساختارهای تاریخی و اجتماعی است. اگرچه شهید مطهری به عاملیت و ساختار توجه نموده است، ولی معنای این سخن در اندیشه شهید مطهری با اندیشه جامعه‌شناسان متفاوت است. از نظر جامعه‌شناسان تلفیق گرا عاملان در درون ساختارها به انجام عمل همسو با ساختارها مبادرت می‌نمایند نه خارج از آن؛ در حقیقت عاملیت و ساختار از وزن همسانی برخوردار هستند؛ تغییرات اجتماعی محصول رابطه دیالکتیکی عاملیت و ساختار است. اما در اندیشه شهید مطهری سر آغاز ایجاد تحول عامل است نه ساختارهای اجتماعی. ایشان با دیدگاه کسانی که به ساختارهای اجتماعی اولویت می‌دهند مخالف است. از نظر

ایشان ساختارهای اجتماعی صرفاً زمینه را فراهم می‌سازند و نقش اصلی را عاملان ایفا می‌نمایند؛ تا زمانی که اراده عاملان با ساختارهای اجتماعی همسو نباشد ساختارهای اجتماعی نمی‌توانند اثر گذار باشند. ایشان در موارد متعدد به تقدم نقش عاملان اجتماعی در ساختن جامعه و تاریخ و فرارفتن از ساختارهای موجود توجه نموده است. به عقیده وی «تاریخ ساخته انسان است نه انسان ساخته تاریخ» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۵۱۳). این معنا را شهید مطهری به شکل دیگری نیز بیان می‌کند که در آن نقش عاملیت بارز می‌باشد.

«انسان زمان خود را می‌سازد، گاهی زمان خود را خوب می‌کند و گاهی بد، برخلاف حیوان که ساخته شده زمان و محکوم زمان است. انسان تاحدودی خالق زمان خویش است و حیوان صد در صد مخلوق زمان خویش است» (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲۱: ۴۳).

در این مسیر شهید مطهری تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید اگر فرد در تحولات تاریخ نقش نداشته باشد آن فرد عملاً وارد جریان تاریخ نشده است.

«یک فرد اگر در تاریخ زمان خودش عامل مؤثری نباشد و نقش مؤثری نداشته باشد و آینده را نسازد، او عملاً وارد در تاریخ نیست و نبوده است. همیشه در روی زمین میلیون‌ها و مثل حالا میلیاردها انسان زندگی می‌کنند ولی اکثریت این انسان‌ها وارد تاریخ نمی‌شوند، در تاریخ گم می‌شوند» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۲۸۴-۲۸۵).

مطابق عبارت فوق، انسانیت انسان به این وابسته است که وارد تاریخ شود و در تغییرات آن نقش آفرینی نماید؛ لازمه منطقی این سخن این است که انسان قدرت ایجاد تغییر در تاریخ را دارد و گرنه اثر گذاری معنا نداشت. مطلب دیگری که مدعای فوق را تأیید می‌کند این است که شهید مطهری میان تکامل طبیعی و زیستی و تکامل اجتماعی و تاریخی تفکیک نموده است. از نظر ایشان تکامل طبیعی امر کاملاً غیر ارادی است و از طریق وراثت منتقل می‌شود. اما تکامل تاریخی و اجتماعی یک امر اکتسابی است. به همین خاطر تکامل تاریخی بشر از طریق تعلیم و تعلم به اخلاف خود منتقل می‌شود (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۵۰۹-۵۱۰). با توجه به مطالب فوق به خوبی روشن می‌شود که در اندیشه شهیدی مطهری انسان تابع محض

تغییرات زمان نیست. چون انسان زمان را می‌سازد و آن را در جهت خوبی یا بدی راهنمایی می‌کند (مطهری، ۱۳۸۱، ج ۲۱: ۴۴).

سؤالی که ممکن است به ذهن خواننده محترم خطور کند این است که دلیل اهمیت دادن استاد به نقش انسان در دگرگونی تاریخ چیست. به نظر می‌رسد دلیل این اهمیت را می‌توان در نظریه انسان‌شناسی وی و اعتقاد استاد به اختیار انسان جستجو کرد. می‌نویسد:

«به دلیل آزاد و مختار بودن (انسان) و از همین مجرای آزادی و اختیار، برایش امکان نوع خاصی از تکامل هست که تکامل اجتماعی تاریخی است، همچنانکه نوعی تکامل فردی اختیاری هم دارد؛ و به همین دلیل هم برایش امکان رجعت و انحطاط و انحراف به چپ و راست هست، در صورتی که حیوانات جبراً روی یک خط مستقیم سیر می‌کنند» (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۳: ۶۱۳).

درست است که استاد مطهری به اختیار انسان و تأثیر آن در تاریخ معتقد است ولی باید توجه شود که از نظر شهید مطهری همه انسان‌ها در تمام ادوار تاریخ به یک میزان در تاریخ تأثیر گذار نبوده‌اند و نیستند؛ دلیل آن هم تفاوت آنها در استفاده از قدرت اراده و اختیار شان است. انسان‌های ابتدایی در دوران کودکی قرار داشته و بیشتر به محیط طبیعی و اجتماعی وابسته بوده‌اند؛ انسان در دوران‌های نخستین بیشتر تحت تأثیر بعد مادون خود قرار داشته و در فرایند رشد و تکامل تدریجاً از وابستگی انسان به محیط طبیعی و اجتماعی کاسته شده و به نوعی وارستگی که مساوی است با وابستگی به عقیده و ایمان و ایدئولوژی، افزوده است و در آینده به آزادی کامل معنوی یعنی وابستگی کامل به عقیده، ایمان، مسلک و ایدئولوژی خواهد رسید. انسان در گذشته به دلیل مسلط بودن طبیعت بر وی کمتر از مواهب طبیعت بهره‌مند بوده است و به تدریج بر طبیعت مسلط شده و حد اکثر بهره را از طبیعت خواهد برد (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۴: ۴۲۳).

وی در این خصوص چنین بیان می‌دارد:

«اراده بشر ابتدایی بیشتر تحت تأثیر محیط طبیعی و محیط اجتماعی و طبیعت حیوانی خودش شکل گرفته و متأثر شده است، ولی اراده بشر مترقی در اثر تکامل فرهنگ و توسعه

بیش و گرایش به ایدئولوژی‌های مترقی تدریجاً از اسارت محیط طبیعی و اجتماعی و غرایز حیوانی آزادتر شده و آنها را تحت تأثیر قرار داده است» (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۴: ۴۲۹).

دیدگاه شهید مطهری در مورد نظم

نظم اجتماعی دومین موضوع مرکزی است که باید از منظر شهید مطهری بدان پرداخته شود. از نظر شهید مطهری نظم محصول توأمان تمایز و همانندی است.

الف. نظم مبتنی بر تمایز و تقسیم کار: از نظر استاد مطهری انسان تکویناً به زندگی اجتماعی نیاز دارد. زیرا اولاً انسان نیازهایی دارد که جز از طریق اجتماعی زیستن از هیچ راه دیگر تأمین نمی شود؛ مثل نیازهای جنسی انسان که تنها از طریق تشکیل خانواده به عنوان یک اجتماع کوچک ارضاء می شود. ثانیاً میان نیازها و توان‌مندی‌های انسان همسانی وجود ندارد؛ نیازهای انسان نامحدود و توان‌مندی‌های‌شان محدود هستند. ثالثاً توان‌مندی‌های انسان‌ها نیز متفاوتند و هر انسانی استعداد انجام کارهای خاصی را دارد. از همین رو تقسیم کار و تفکیک نقش‌ها در جامعه یک امر ضروری است. شهید مطهری در این مورد می نویسد:

«انسان‌ها از نظر امکانات و استعدادها یکسان و همانند آفریده نشده اند. که اگر چنین شده بود هر کس همان را داشت که دیگری دارد و همان را فاقد بود که دیگری فاقد است و طبعاً نیاز متقابلی و پیوند و خدمت متبادلی در کار نبود. خداوند انسان‌ها را از نظر استعدادها و امکانات جسمی و روحی و عقلی و عاطفی، مختلف و متفاوت آفریده است؛ بعضی را در بعضی از مواهب بر بعضی دیگر به درجاتی برتری داده است و به این وسیله همه را بالطبع نیازمند به هم و مایل به پیوستن به هم قرار داده و به این وسیله زمینه زندگی به هم پیوسته اجتماعی را فراهم نموده است.» (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۳۵ و ر.ک: مطهری، ۱۳۶۶، ج ۲: ۹۳؛ همان، ۱۳۸۴، ج ۱۵: ۱۴۶).

طبق عبارت فوق نظم مبتنی بر تمایزات یک امر طبیعی است. در مورد دیگر وی جامعه را به یک شرکت تشبیه نموده که در آن هر فرد دارای نقش خاص است. در یک شرکت نظم در صورتی نهادینه می شود که عاملان در آن وظایف خود را به خوبی انجام بدهند. در جامعه نیز نظم محصول انجام درست نقش‌های اجتماعی از سوی عاملان اجتماعی است. شهید مطهری در این مورد چنین می نویسد:

«انسان موجود اجتماعی است و به تنهایی نمی‌تواند نیازهای خود را تأمین نماید. زندگی باید به صورت یک «شرکت» درآید که همه در وظایف و بهره‌ها سهیم باشند و یک نوع «تقسیم کار» در میان افراد حاکم باشد که هر کس به طور آزادانه و به عنوان «وظیفه» و «تکلیف» وظایف شان را انجام دهد. ... تحقق چنین وضعیت در زندگی سالم اجتماعی در گرو پابندی کامل به قوانین و مقررات اجتماعی است» (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۴۷).^۱

ب. نظم مبتنی بر روح جمعی: از نظر استاد مطهری نیازهای انسان تنها عامل ایجاد نظم نیست، بلکه عامل دیگر ایجاد نظم «روح جمعی» حاکم بر جامعه است. از نظر ایشان «روح جمعی» محصول ترکیب روح‌ها، اندیشه‌ها، خواست‌ها و عواطف اعضای یک جامعه است که پس از شکل‌گیری رفتار عاملان اجتماعی را نظم و نسق می‌دهد (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۳۷). مطلب فوق در تعریف استاد مطهری از جامعه به خوبی بیان شده است. ایشان در تعریف جامعه می‌نویسد:

«مجموعه‌ای از افراد انسانی که با نظامات و سنن و آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی دسته جمعی دارند، جامعه را تشکیل می‌دهند. زندگی دسته جمعی به معنی همجواری، زندگی در یک منطقه و استفاده از یک نوع آب و غذا نیست،... بلکه زندگی اجتماعی به عنوان ویژگی انسان به معنای داشتن «ماهیت اجتماعی» است: یعنی از طرفی نیازها، بهره‌ها، برخورداری‌ها، کارها و فعالیت‌ها ماهیت اجتماعی دارد و جز از طریق تقسیم کارها، منافع و رفع نیازمندی‌ها در داخل یک سلسله سنن و نظامات میسور نیست؛ از طرف دیگر نوع اندیشه‌ها، ایده‌ها، خلق و خوی‌ها بر عموم حکومت می‌کنند و به آنها وحدت و یگانگی می‌بخشد. به بیان خلاصه جامعه عبارت است از مجموعه از انسان‌ها که در جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده‌ها و ایده‌ها و آرمان‌ها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه‌ورند» (مجموعه آثار، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۳۱-۳۳۲).

از نظر استاد مطهری، اولاً «روح جمعی» یک امر انتزاعی نیست، بلکه دارای دنباله وجودی است. یعنی معرفت‌های مشترک وقتی نظم را در جامعه تولید می‌کند که در سطح انتزاع باقی

۱- در عبارت اندکی تغییر داده شده است.

نماند و در روح انسان‌ها نفوذ و رسوخ نماید. شاید تعبیر «روح جمعی» برای رساندن این مقصود به کار رفته باشد. ثانیاً از نظر استاد مطهری رابطه نظم مبتنی بر تمایز با نظم مبتنی بر روح جمعی دیالکتیکی است. هرچه حجم جمعیت افزایش یابد به همان اندازه گستره ارتباطی شان بسط می‌یابد. هرچه گستره ارتباطی آنها گسترش پیدا کند «روح جمعی» در میان آنها توسعه می‌یابد. هرچه روح جمعی توسعه پیدا نماید الگوی نظم واحد در جامعه نهادینه می‌شود. طبق عبارات فوق در اندیشه استاد مطهری نظم مبتنی بر روح جمعی همانندی در طول نظم مبتنی بر تمایز نیست. ثالثاً نظم حاکم بر جامعه هیچ وقت عاملان انسانی را مجبور نمی‌کند؛ زیرا فرد به صورت کامل در نظم اجتماعی ذوب نمی‌شود (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲: ۳۴۶).

جمع بندی و نتیجه گیری

با توجه به مطالب این نوشتار، نتایج زیر قابل طرح است:

۱- ایده تعامل عاملیت و ساختار شهید مطهری را می‌توان جزء نوع آوری های فکری این متفکر بزرگ به حساب آورد. چرا که در زمان او و قدرت اندیشه مارکسیسم که صرفاً بر جامعه و ساختارهای آن تأکید می‌کرد، این موضع گیری مستقل بود که خود توانست و می‌تواند راهگشای بسیاری از تحلیل‌ها باشد.

۲. جامعه شناسی تاریخی به مثابه محصول تلفیق جامعه شناسی و تاریخ به دنبال تبیین تغییر و نظم اجتماعی است. این رشته اگرچه پس از جنگ جهانی دوم به عنوان یک رشته مستقل مطرح شده است، ولی پرسش‌های آن به دلیل اهمیتی که دارد در میان دانشمندان در ادوار مختلف تاریخ مطرح بوده است؛ از دانشمندان یونان باستان گرفته تا دانشمندان عصر حاضر، هر کدام از منظر خاصی به آن پاسخ داده اند. در این نوشتار دیدگاه شهید مطهری به عنوان یک متأله و فیلسوف در پاسخ به پرسش تغییر و نظم بررسی شده است.

۳. مجموع پاسخ‌های داده شده به پرسش نظم و تغییر به سه سنت نظری قابل دسته بندی است؛

یک دسته نظریات اصل را به عاملیت داده و نقش ساختارهای اجتماعی را نادیده می‌انگارد؛ دیدگاه دوم اصالت را به واقعیت‌های اجتماعی یا به اعتباری به ساختارها داده و جایگاه عاملیت را نادیده می‌گیرد.

دیدگاه سوم تلفیق دو دیدگاه پیشین است. دیدگاه سوم بیشتر در میان جامعه‌شناسان مطرح است. شهید مطهری در پاسخ به سؤال جامعه‌شناسی تاریخی همزمان به نقش عاملیت و ساختار توجه نموده است.

۴. در جامعه‌شناسی تاریخی شهید مطهری هم به بعد ایستایی جامعه و هم به بعد پویایی آن توجه شده است. از نظر ایشان بعد ایستایی جامعه موضوع تاریخ علمی یا جامعه‌شناسی ایستا و بعد پویایی جامعه موضوع فلسفه تاریخ یا جامعه‌شناسی پویا است.

۵. شهید مطهری تغییر و نظم را بر اساس فطرت و اختیار انسان تبیین می‌کند. فطرت به مثابه مهم‌ترین اصل انسانی‌شناسی، بنیان جامعه‌شناسی تاریخی ایشان است. نتیجه اصل دادن فطرت در تبیین تغییرات اجتماعی چند مطلب بسیار مهم است:

الف. به دلیل هدفمند بودن تاریخ، جهت‌گیری تغییرات اجتماعی رو به تکامل است؛ منتها نه در تمام لحظات تاریخ، بلکه مجموع جامعه‌ها در مجموع زمانها رو به تکامل است نه اینکه هر جامعه‌ای در هر زمانی (مطهری، ۱۳۸۵: ۴۴).

ب. علت حدوث تغییرات کلان و شکل‌گیری ادوار مختلف در تاریخ فطرت است؛ فطرت همواره انسان را به سوی تکامل هدایت می‌کند. لذا تا انسان، انسان است، تحول در حیات او نیز وجود دارد.

ج. هم ساختارها و هم عامل کارگزاران تغییر هستند. البته از نظر ایشان نقش عامل مقدم است؛ چون دارای اختیار است. ایشان به دلیل برخوردار بودن انسان از فطرت در این مورد با هر گونه جبر‌گرایی مخالف است.

د. در اندیشه ایشان اصلاح اجتماعی و تلاش عاملان اجتماعی در جهت رهبری تحولات تاریخ بسیار مهم است؛ چون انسان‌ها خود سازنده تاریخ است. انسان‌ها است که تاریخ را به سوی خوبی یا بدی راهبری می‌کند نه تاریخ انسان را.

۶. ایشان نظم را مانند تغییر بر اساس خصوصیات فطری انسان تبیین نموده است. از نظر وی نظم معلول ماهیت اجتماعی نیازهای انسان و شکل گیری حیات جمعی فرا فردی است.
۷. به دلیل برخوردار بودن انسان‌ها از فطرت مشترک، پایان تغییرات در تمام جوامع همسان خواهد بود. جوامع ذاتاً دارای سرشت مشترک است؛ چون اساس آن فطرت انسانی است که مشترک می باشد.

فهرست منابع

- آرون، ریمون، (۱۳۸۲)، مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- آرون، ریمون، (۱۳۸۷)، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی (چاپ نهم، ترجمه باقر پرهام)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمان، (۱۳۶۹)، مقدمه، ج ۱، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ارسطو، (۱۳۸۶)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- استنفورد، مایکل، (۱۳۷۹)، «فلسفه تاریخ: رابطه تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی»، در: فلسفه تاریخ، مترجم و گرد آورنده حسینعلی نوذری، تهران، طرح نو.
- اسمیت، دنیس، (۱۳۸۶)، برآمدن جامعه شناسی تاریخی، ترجمه دکتر سید هاشم آقاجری، تهران، انتشارات مروارید.
- برک، پیتر، (۱۳۸۱)، تاریخ و نظریه اجتماعی، ترجمه دکتر غلامرضا جمشیدی‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- پولارد، سیدنی، (۱۳۵۴)، اندیشه ترقی تاریخ و جامعه، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- جمشیدیها، غلامرضا، ۱۳۸۳، پیدایش نظریه های جامعه شناسی، تهران، دانشگاه تهران.
- دورکیم، امیل، (۱۳۸۳)، صوربنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر مرکز.
- فاستر، مایکل برسفورد، (۱۳۸۸)، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- فاستر، مایکل، ب، ۱۳۶۱، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد اول، قسمت اول، افلاطون و ارسطو، ترجمه جوتد شیخ الاسلامی)، تهران، امیر کبیر.

- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، جامعه و تاریخ (چاپ هیجدهم)، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۲)، مجموعه آثار، ج ۳، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۱)، پیرامون انقلاب اسلامی، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۶)، شش مقاله، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۶)، مقالات فلسفی، ج ۲، تهران، انتشارات حکمت.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۷)، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۹)، فلسفه تاریخ، ج ۱، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴)، مجموعه آثار، ج ۲، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، مجموعه آثار، ج ۱، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، مجموعه آثار، ج ۱۳، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۱)، مجموعه آثار، ج ۲۱، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۱)، مجموعه آثار، ج ۲۱، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۶)، مجموعه آثار، ج ۲۵، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۶)، مجموعه آثار، ج ۲۵، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۷)، مجموعه آثار، ج ۲۴، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۷)، مجموعه آثار، ج ۲۴، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۵)، فلسفه تاریخ جلد اول، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۴)، مجموعه آثار، ج ۱۵، تهران، انتشارات صدرا.
- مندالیوس، جان، (۱۳۸۷)، «جامعه‌شناسی تاریخی»، در: تاریخ نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ویراسته جمع از مؤلفان، تهران، انتشارات کویر.
- همیلتون، گری جی.، (۱۳۸۷)، «تاریخ نو در جامعه‌شناسی»، ترجمه هاشم آقاجری، در: تاریخ نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ویراسته جمع از مؤلفان، تهران، انتشارات کویر.
- همیلتون، گری جی.، (۱۳۸۸)، «پیکر بندی‌های در تاریخ: جامعه‌شناسی تاریخی اس.ان. آیزنشتاد»، ترجمه هاشم آقاجری، در: بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، ویراسته تدا اسکاچپول، تهران، نشر مرکز.